شهرآرا

SHAHRARANEWS.IR

شنبه

سال چهاردهم
۰۶ خرداد ۱۴۰۲
۰۷ ذی‌القعده ۱۴۴۴
شماره ۳۹۵۰

Mashhadchehreh.ir

Photoshahr.ir

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
- صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
- مدیر مسئول: سید میثم موسوی مهر
- سردبیر: سید سجاد طلوع هاشمی
- نشانی: میدان شهدا، نبش دانشگاه ۱
- دفتر مرکزی: ۵ - ۳۷۲۸۸۸۸۱
- نمابر: ۳۷۲۳۸۳۱۰
- روابط عمومی: ۳۷۲۴۳۱۱۰
- شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹



دمای هوای مشهد

رطوبت هوا ۲۰٪

صبح ۲۳	ظهر ۲۸
عصر ۳۰	شب ۲۴

اوقات شرعی مشهد

اذان ظهر ۱۱:۲۸:۴۱	نیمه شب شرعی ۲۲:۳۶:۵۰
غروب آفتاب ۱۸:۳۹:۵۲	اذان صبح فردا ۰۲:۳۳:۰۱
اذان مغرب ۱۹:۰۰:۴۱	طلوع آفتاب فردا ۰۴:۱۷:۰۲

اول شخص

خادم زبان فارسی

یادی از میرزا محمد بن عبدالوهاب قزوینی مشهور به علامه قزوینی، پژوهشگر و ادیب فقید، هم‌زمان با سالروز درگذشتش



امید حسینی‌نژاد
روزنامه نگار

سال های پرالتهاب جنگ جهانی اول در حال سپری شدن بود. آن هایی که در آن زمان در برلین زندگی می کردند به علت وجود فشارهای جنگ شاهد سختی های فراوانی در زندگی بودند. تعداد کمی از ایرانیان در آن زمان در برلین حضور داشتند. میرزامحمد که دلش به پژوهش در متون و نسخه های خطی گرم بود حال و هوای دیگری داشت. با وجود سختی های آن دوره، تنها چیزی که حال دلش را رو به راه می کرد مطالعه نسخه های خطی و تصحیح آثار درخشان زبان فارسی در دیار غربت بود. به قول خودش «تلافی همه زحمات جسمانی مرا این خیال که من هم در عالم خود خدمتی به زبان شیرین فارسی آبا و اجدادی خودم کنم، در می آورد.» میرزامحمد که آن زمان در میان اهل فن به علامه قزوینی شهره بود همچون گوهری بود گران بها برای زبان و ادبیات فارسی. او همان طور که در زندگی نامه خودنوشتش اشاره می کند از نسل عالمان و فرهیختگان بود. پدرش ملاعبدالوهاب قزوینی یکی از صاحبان قلم و فرهنگ بود که در مدرسه معیرالممالک در تهران به تحصیل پرداخت. همچنین پدر قزوینی در دارالتالیف و دارالترجمه ناصری در تدوین «نامه دانشوران» شرکت داشت. وقتی که پدر قزوینی در ۱۲۶۷ خورشیدی درگذشت، او با اینکه تنها دوازده سال داشت به جای پدر به تدوین «نامه دانشوران» پرداخت تا کمک معاش خانواده باشد. قزوینی صرف، نحو، فقه، کلام و حکمت را نخست نزد پدر و سپس نزد استادان دیگر فراگرفت. همچنین در مدرسه آلیانس تهران به فراگیری زبان فرانسه همت گماشت و بعد از مدتی در نوشتن روزنامه «تربیت» به همکاری با میرزامحمدحسین فروغی، سردبیر این روزنامه پرداخت و در این روزنامه و در کنار فروغی با روش کار و تحقیق ادبی و تاریخی اروپاییان آشنا شد، بنابراین بسیار زود به شهرتی در زمینه های مختلف ادبی دست یافت و به ویژه در نحو عربی چهره ای شاخص شد. همچنین در تألیف بخش تاریخ اسلام در کتاب «تاریخ مفصل ایران» که کتاب درسی مدارس بود، شرکت داشت. در ۱۲۸۳ خورشیدی، فروغی به دعوت برادر خود به قصد دیدار از کتابخانه بزرگ لندن و نسخه های قدیمی نفیس آن، عازم لندن شد، سفری که دو سال به طول انجامید. در این مدت با جمعی از خاورشناسان انگلیسی همچون ای. ای. بوان، ای. جی. الیس و مشهورتر از همه ادوارد براون آشنا شد. قزوینی به پیشنهاد ادوارد براون کار تصحیح بعضی از کتاب های کهن فارسی را برای نشر در سلسله انتشارات «گیب» به عهده گرفت، بنابراین قزوینی در ۱۲۸۵ خورشیدی به منظور آغاز کار تصحیح تاریخ جهانگشای جوینی که بهترین نسخه های آن در کتابخانه ملی پاریس بود، عازم آن شهر شد و تا هشت سال بعد در پاریس مشغول به تحقیق بود و چند مقاله و رساله درباره ادبیات و تاریخ ایران نوشت و چند متن کهن فارسی را تصحیح کرد. قزوینی در ۱۲۹۴ خورشیدی به دلیل جنگ جهانی اول، فرانسه را ترک کرد و به پیشنهاد حسینقلی نواب، وزیر مختار ایران، در آلمان به برلین رفت و به مدت پنج سال در آنجا به کار تحقیقی پرداخت و بعد در ۱۲۹۹ خورشیدی دوباره به پاریس بازگشت و کار تصحیح کتاب هایی را که نیمه کاره مانده بود از سر گرفت. از آن هنگام با مساعدت محمدعلی فروغی حقوق سالیانه ای از طرف دولت ایران، برای او برقرار شد. سرانجام قزوینی که به مدت ۳۶ سال برای انجام تحقیقات علمی به کشورهای اروپایی رفته بود در ۱۳۱۸ خورشیدی تصمیم بازگشت به ایران گرفت و ادامه فعالیت های خود را تا زمان مرگ در ایران انجام داد.

کوچه

شیرِ صحرا در آستان امام رضا(ع)



غلامرضا بنی‌اسدی
روزنامه نگار

عشق ستودنی است. از مردانی که چهره‌شان به‌تصمیم‌واقتدار مصمم‌می‌شود، ستودنی‌تر. متر و معیار خود را دارند. همه چیز را دقیق محاسبه می کنند. محاسباتشان، حساب و کتابِ دشمن را هم درهم می ریزد، اما پشت آن صلابتِ دشمن‌شکن، توسلی است در یایی و توکلی است که سلسله جبال عالم را هم درس آموز می شود. یک نمونه اش می شود امیر سرلشکر ارتش جمهوری اسلامی، حسن آبشناسان که به «شیرِ صحرا» معروف بود. او غرور صدام را در دشت عباس شکست و او را به نبرد رو در رو دعوت کرد. در جواب نامه حسن، صدام، ژنرال قادر عبدالحمید را با گروه ویژه اش به دشت عباس فرستاد تا عبدالحمید به حسن یک جنگ تخصصی را نشان بدهد، اما سرباز قهرمان ایران، بعد از یک درگیری طولانی، لشکرش را شکست داد و خودش را اسیر کرد.

او یک نابغه نظامی بود، اما دلش اهل توسل بود. ارادت عجیبی به حضرت رضا(ع) داشت. قبل از هر کار مهمی که می خواست به انجام برساند، می گفت: باید بروم از آقا اجازه بگیرم. و بعد به همراه خانواده اش عازم مشهد می شد. نمی دانم در مشهد بین او و امام رضا(ع) چه می گذشت که می نشست در گوشه ای از حرم و راز و نیاز می کرد. بی سر و صدا سر در گریبان خود فرو می برد و مدت ها همان طور می نشست.

زمانی هم که فرماندهی لشکر به او پیشنهاد شد، گفت: تا اجازه نگیرم، چیزی نمی گویم. و راهی شد... فقط او نبود که ارادتی چنین به آستان ملائک پاسبان داشت. دیگر امیر دلاور ارتش ایران، سرلشکر شهید مسعود نیاکی منفرد هم حالی چنین خجسته و ارادتی تمام داشت. او در مرخصی های جنگ قبل از آنکه به شهر و کاشانه اش برود اول به مشهد می آمد. زیارت را با حال خاص «اقامه» می کرد. حرف هایش را به آقا می گفت و بعد می رفت. قصه سیب های باغ امام رضا(ع) که به لشکرش رسید حکایتی است خواندنی. او در جبهه، سیب هایی دید، بو کشید، عطر مسحور کننده اش را که استشمام کرد پرسید از کجاست؟ گفتند: باغ امام رضا(ع). در سفر به مشهد، بدون اینکه از ماجرا با احدی سخن بگوید، مثل همیشه به حرم رفت. حرف هایش را گفت، زیارت نامه خواند و برگشت. همان اول کامیون های سیب را جلو لشکر خود دید. حکایت سپهبد شهید صیاد شیرازی که چیز دیگری است. در هر عملیات، یگانی از لشکر خراسان برمی داشت به تیمن نام امام رضا(ع). انگار کلید پیروزی می دانست. رزمندگان لشکری که آفتاب نشین حرم آقا بودند. باری، حکایت ها داشتند امیران ارتش با امام رضا(ع). ناگفته ها، شنیده و نانوشته ها خوانده می شد. پیروزی هم نتیجه آن توسل و توکل بود که به طراحی های نظامی جانی مضاعف می بخشید.

به قول خدا

نعمتِ روزی رسانی به خانواده



ملیحه جهانبخش
روزنامه نگار

روی داربست های مرتفع یک ساختمان نیمه ساز، در فضای معلق بین زمین و آسمان، کارگر ساختمانی روی یک میله ایستاده و مشغول کار است. برای لقمه ای نان حلال که بتواند سر سفره اش ببرد و معیشت خانواده اش را تأمین کند. در آن لحظه ها شاید به اندازه کسی که تماشایش می کند، خودش دلهره سقوط ندارد. فقط به انجام دادن کارش فکر می کند و به مزدی که در پایان روز می خواهد بگیرد و شاید قرار است با آن، برای فرزند کوچکش هدیه ای بخرد. در دل نیمه شب هایی که اغلب در آرامش خوابیده ایم، صدای جاروی رفتگری به گوش می رسد که تا سپیده دم باید خیابان های این شهر را پاکیزه کند و بعد از آن مجال این را پیدا کند که با قرص نان تازه ای به خانه اش برود و گرد و غبار از تن پاک کند و در کنار خانواده به آرامش برسد.

در دل گرمای طاقت فرسای تابستان و سرمای استخوان سوز زمستان، رانندگانی همیشه سر کارند و با تحمل سختی ها علاوه بر رفاه حال شهروندان دیگر، برای رزق و روزی و تأمین هزینه های زندگی شان تلاش می کنند. هر شغلی دنیای پیچیده خودش را دارد و سختی هایی برای معیشت زندگی. یک نفر هر روز خودش را به دل سختی ها و خطرهایش می اندازد تا از پس هزینه های زندگی بر بیاید. از پرستاران شیفت شب بیمارستان ها تا پزشکی که سپیده نزده باید خودش را برای نخستین جراحی به بیمارستان برساند تا خدمه ای که در معرض آلودگی های مختلف قرار می گیرد و باید مراقب بهداشت و نظافت اتاق های بیمارستان باشد که مبادا جان بیماری به خطر بیفتد. از آن آتش نشانی که شب تا صبح پلک نمی زند که با اولین صدای آژیر سریع خودش را به محل حادثه برساند تا کادر اورژانس که گاهی در طلایی ترین زمان حفظ حیات یک فرد، باید خود را برسانند و اقدام کنند. به هر شغلی که نگاه می کنی دنیای پیچیده از سختی ها و خطرهای خودش را دارد که چون سرانجام آن آرامش و تأمین معیشت زندگی است فرد تلخی هایش را به شیرینی پیوند می زند و تاب می آورد. از این رو فردی که برای رزق و روزی حلال خانواده اش تلاش می کند، مجاهد در راه خدا تلقی می شود و نعمتی که از سوی خداوند به فرد روزی رسان داده شده است. خداوند متعال در آیه ۲۳ سوره روم می فرماید: «وَمِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَابْتِغَاؤُكُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ، و از آیات الهی است که شما می توانید در شب و روز بخوابید و از فضل پروردگار طلب روزی کنید که در این کار برای مردمی که گوش شنوا دارند نشانه هایی است.»

کارتون شهر



مجید ادیبی

در حاشیه کاهش سرعت اینترنت که منجر به نارضایتی کاربران شده است

نهج البلاغه

وفا همزاد درستی است، من سپری بازدارنده تر از وفای به عهد سراغ ندارم، کسی که بداند بازگشتش به قیامت چگونه است مکر نمی کند. ما در زمانی قرار گرفته ایم که بیشتر مردمِ آن مکر را زیرکی پندارند و نادانان چنین کسانی را به مهارت در چاره جویی نسبت دهند. آن ها را چه شود؟ خدا نابودشان کند! انسانِ واقف به تحولاتِ راه حیله را می بیند، ولی امر و نهی حق مانع از حیله گری اوست.

فرازی از خطبه شماره ۴۱

در نکوهش مکر و حیله

شوخی بی‌شوخی

پایان نگرانی ها، با برنامه کنترل گرانی ها



مهدی محمدی
طنزپرداز

دوستم را دیدم که می خندید.

- گفتم: می بینم خیلی خوشحالی؟
- مگه خبر نداری وزیر اقتصاد گفته یک برنامه برای کنترل تورم تصویب و ابلاغ شده است.
- واقعا؟ چه خبر خوبی. پس به سلامتی برنامه کنترل تورم، هم تصویب و هم ابلاغ شد.
- آره دیگه. از این به بعد دیگه مشکل گرانی نداریم، همه چیز تحت کنترله.
- می گویم: خب اگه قرار بود برنامه کنترل تورم، تصویب و ابلاغ بشه چرا جناب وزیر همون دو سال پیش که به وزارت رسید، این برنامه رو ارائه نکرد؟
- در هر صورت کار کارشناسی زمان می بره دیگه. شما فکر کنم خودت تا حالا کار کارشناسی نکردی نمی دونی چقدر وقت آدم رو می گیره.
- ببخشید ولی به نظرت این برنامه کنترل تورم با بقیه برنامه ها تناقض نداره؟
- نه! برنامه کنترل تورم دقیقا با کدوم برنامه تناقض داره؟
- مثلا توی برنامه هفتم توسعه قرار شده، مالیات بر ارزش افزوده سالی یک درصد زیاد بشه تا وقتی که برسه به ۱۳ درصد. یا مثلا بانک مرکزی برنامه ای ریخته که بابت هر کارتی که توی مغازه ها کشیده می شه بین ۱۲۰ تومن تا ۴ هزار تومن کارمزد کسر بشه. یا مثلا کارت سوختی که هزینه صدور مجددش ۱۰ هزار تومن بود، یک دفعه شده ۱۰۰ هزار تومن یا همین قبض های آب و برق و گاز قرار شده که...
- اینکه اصلا جای نگرانی نیست. حتما خود برنامه ریزها و مدیران وزارت اقتصاد فکر اینجاها شو کرده ان. مخصوصا که تمام اقتصاددان ها را هم به خط کرده ان. تازه حتما برنامه ریزی های خوبی دارن که اکثرشون حقوق های خوب هم دریافت می کنن! حالا این ها رو ولش کن، کجا داری میری؟
- رفتم یک سطل کوچک ماست بخرم، خیلی گرون شده بود، بی خیال شدم. ولی عیب نداره. با این برنامه کنترل تورم به زودی یک دونه سطل ماست کوچک می خرم.
- شاید هم یک سطل ماست خیلی بزرگ بخری، شاید هم یک دبه ماست.

جور واجور

۱۸ میلیون جریمه برای خودروهای نامیزان

حتما خودروهایی که ارتفاعشان کمتر یا بیشتر از حد معمول اند به چشمتان خورده اند. اقدامی غیرقانونی که حالا جریمه ای هجده میلیون تومانی برای خاطیان در پی دارد. همچنین درصورت تکرار، خودرو توقیف خواهد شد. **برای مطالعه جزئیات بیشتر کد را اسکن کنید.**

روایت یک قاب

قصیده «اکبر»



حمید سبحانی
عکاس و نویسنده



موای خانه رَه نمفروشُم! شلوغه! خب باشه! مُگم مو اصلا فقط تو همی هوا که شُماها مِگن آلوده یه مِتِنُم نِفس بکشُم!

-پسر جان شِلنگ آب بگیرُ اوَر پیشینگه کردی همه ر رو مو!

ها داشتُم مُگفتُم! واز مِگن ای خانه قِدیمیه! خب مو خودُمَم قِدیمیُم! مُو اصلا تو او خیابونای عَجق وَجق با او آپارتمانای بلند دلُم مِگیره! اصلا راه خانه رِ نمِتِنُم پیدا کُنُم!

- بیا ای سرَ فرش ر بگیر بَکشم اووَر، ای کفِ صابونا اینجه جمع رفته!

هم شما خودِت حتما آمارش دستتانه! چون اوقدر زیاده از دست مو در رفته! چند بار از همینجه تو خوشی و ناخوشی وایستادُم با شما صُحبت کِردُم؟ یادتانه سر به دنیا امدن محمود چقدر دلواپس فائزه خانم بودُم! خودتا مِدنن که فائزرَم از شما دِرُم، جوون بودُم. مغرور بودُم. راز دلُم به هرکی نمگُفتُم.

دلُم که لرزیده بود پیش شما محکمِش کردُم. یادتانه یَک شب هموجور غُر مِزدُم، پول قسط خانه مانده بود. به شوخی بهتا گفتُم کاش مِشُد یک آجر از همو طلای گلدستانه مِدادن به مو! خودُم او شب از حرف خودُم خندیدُم!

ولی فردا صُبش حاج قربون کریمی دستمزد ساخت خانَشه یکجا پیش پیش داد. خب او آجر افتاد خورد تو سر مو که یک لحظه از کرم شما و اوستا کریم فراموش کرده بودُم. یادتانه اوسال تابستون خانواده اکرم اینا ای همه راه از تبریز آمده بودن، یک نامردی کیف و پولاشا ر زده بود. سر شب دیدومشا با اصرار آوُردمشان خانه. جا مردانه ر همینجه رو پشت بوم انداختِم. بهم گفت اکبر آقا ما اگه هتل پنج ستاره هم مِرفتِم، ایجور منظره ای به حرم نِداشتم! خب بعدش اکرم دخترشان شد عروس ما. اینا ر کی جفت و جور کرده. جز شما آقا جان؟!

اگه بُخوام همه قِضیه هایی که بین ما و شما اتفاق افتده ره بگُم خودش مِشه مثنوی هفتاد من کاغذ! راستی یادتانه یک ماه پیش وقتی دختر سِد رحیم اهوازی کرونا گیریفتهَ بود، آمدُم اینجه گوشی ر گرفتُم به سمت شما، سِد رحیم پره شفای دخترش دعا مِکرد؟ خب اویَم شکر خدا خوب رفته. الان سالم سالمه. امشب قراره زنگ بزنه. از همینجه بره عرض تشکر که مو گوشی ر بگیرُم سمت شما. ما زبونمان قاصِره! فکر نُمکنُم تمام عمرمَم کفاف بده بره شکر ای همسایگی. ولی خیالُم راحته شما با معرفت عالِمن.

با اجازتا اذون نزدیکه. مو بُرُم دست نماز بگیرُم. -بسه بچه جان او فرش سابوندی! اوقدَم آب مصرف نکن. اوَر فرش بگیر بلندش کن بندزمش رو نرده!

عکس: حسین ملکی